مطالعات نقدی تطبیقی در ادب عربی
انتشارات دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

تحلیل رمان نوه آمریکایی اثر انعام کجه جی با تکیه بر روانکاوی اریکسون (مطالعه موردی: شخصیت اصلی)

سیدشاهو ابراهیم‌زاده[۱]، حسین ابویسانی*[۲]، شقایق حضاری[۳]

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: sh.ebrahimzadeh@khu.ac.ir
۲- نویسنده مسئول*، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: hosein.abavisani@khu.ac.ir
۳- کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: shaghayegh.hozzari@khu.ac.ir

DOI: 10.22049/manta.2026.31976.1027

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۶/۲۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۲۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۳۰

کلیدواژه‌ها:
اریک اریکسون، رشد روانی _ اجتماعی، بحران هویت، انعام کجه‌جی، نوه آمریکایی.

چکیده

رمان نوه آمریکایی/الحفیدة الأمیرکیة اثر انعام کجه‌جی، داستان زینا، دختر عراقی‌تبار ساکن آمریکا، را روایت می‌کند که در بازگشت به عراق اشغالی با بحران هویت و تعلق‌خاطر روبه‌رو می‌شود. مسئله اصلی آن است که چگونه عوامل مهاجرت، جنگ و دوگانگی فرهنگی، شکل‌گیری شخصیت او را تحت تأثیر قرار داده و او را در مراحل رشد روانی-اجتماعی دچار سرگشتگی ساخته است .واکاوی شخصیت زینا بر پایه نظریه اریک اریکسون، به درک عمیق‌تری از لایه‌های پنهان شخصیت‌پردازی و پیام‌های ضمنی اثر کمک کرده و پیوند میان ادبیات داستانی و روان‌شناسی رشد را روشن می‌سازد. این پژوهش با روش توصیفی _ تحلیلی و بر اساس مراحل هشتگانه روانی _ اجتماعی اریکسون و بحران‌های مرتبط با هر مرحله صورت گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد زینا از هیچ‌یک از مراحل رشدی اریکسون به‌طور سالم عبور نکرده است. مهاجرت اجباری در آستانه نوجوانی، دقیقاً در بحرانی‌ترین مرحلهٔ شکل‌گیری هویت رخ داده و او را میان دو فرهنگ و دو نقش متضاد سرگردان ساخته است. این سرگشتگی هویتی، به بحران صمیمیت و انزوای عاطفی انجامیده و سپس زینا را به‌طور زودهنگام با بحران یکپارچگی در برابر ناامیدی مواجه کرده است. او به فضیلت‌های تعهد، عشق و خرد دست نمی‌یابد و در گردونه‌ای بسته از بحران‌های پیوسته گرفتار می‌آید. همچنین مشخص شد نویسنده با حذف پنج مرحله نخست رشد، آگاهانه روایت را بر بحران‌های هویت، صمیمیت و یکپارچگی متمرکز ساخته تا به صورت هدفمند بر پیامدهای بحران‌های هویتی و اجتماعی جامعه معاصر عرب تأکید داشته است.

استناد: ابراهیم‌زاده، سیدشاهو، ابویسانی؛ حسین، حضاری؛ شقایق (۱۴۰۵). تحلیل رمان نوه آمریکایی اثر انعام کجه جی با تکیه بر روانکاوی اریکسون (مطالعه موردی: شخصیت اصلی). *مطالعات نقدی تطبیقی در ادب عربی*، ۲ (۲)، ۱۸۲-۱۶۶.

۱. مقدمه

ادبیات داستانی، افزون بر بازنمایی واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی، بستری برای انعکاس تجربه‌های روانی، عاطفی و هویتی انسان است. نویسندگان با آفرینش شخصیت‌های داستانی، لایه‌های گوناگون شخصیت انسان، تعارض‌های درونی و تأثیر محیط بر رفتار و اندیشه او را به تصویر می‌کشند. ازاین‌رو، شخصیت یکی از بنیادی‌ترین عناصر روایت به‌شمار می‌رود و تحلیل آن می‌تواند درک عمیق‌تری از ساختار اثر و اندیشه نویسنده فراهم آورد. در روان‌شناسی، شخصیت به مجموعه‌ای منظم و نسبتاً پایدار از ویژگی‌های شناختی، عاطفی و رفتاری گفته می‌شود که موجب تمایز هر فرد از دیگران می‌گردد (شاملو، ۱۳۷۴: ۱۵). نظریه‌های متعددی درباره منشأ و چگونگی شکل‌گیری شخصیت ارائه شده است که هر یک از زاویه‌ای خاص به این مسئله می‌نگرند. در میان این نظریه‌ها، نظریه روانی ـ اجتماعی اریک اریکسون[1] جایگاه ویژه‌ای دارد. اریکسون با گسترش دیدگاه روان‌کاوی فرویدی، رشد شخصیت را فرایندی مادام‌العمر دانست که در بستر تعامل میان فرد و جامعه شکل می‌گیرد. به اعتقاد او، انسان در طول زندگی از هشت مرحله روانی ـ اجتماعی عبور می‌کند و در هر مرحله با بحرانی روبه‌رو می‌شود که نحوه حل آن بر شکل‌گیری هویت و ساختار شخصیت فرد تأثیر مستقیم دارد (محرمی، ۱۳۹۰: ۱۲۲). مفهوم هویت یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری اریکسون در روان‌شناسی معاصر است. هویت در معنای عام به چیستی و کیستی فرد اشاره دارد و از نیاز انسان به شناخته شدن و تمایز یافتن از دیگران سرچشمه می‌گیرد. این مفهوم از یک سو بیانگر ویژگی‌های یگانه و فردیت انسان است و از سوی دیگر، پیوند او را با گروه‌های قومی، فرهنگی و اجتماعی نشان می‌دهد (ماهوزی، ۱۳۹۹: ۲۴۷). اریکسون نخستین نظریه‌پردازی بود که بحران هویت را به‌عنوان مسئله‌ای اساسی در فرایند رشد روانی ـ اجتماعی مطرح کرد و نشان داد که هویت نه امری ثابت، بلکه نتیجه تعامل مستمر میان عوامل زیستی، اجتماعی و محیطی است (حسینی، ۱۳۹۸: ۱۴).اهمیت شخصیت و هویت تنها به حوزه روان‌شناسی محدود نمی‌شود، بلکه در ادبیات داستانی نیز جایگاهی محوری دارد. شخصیت در رمان و داستان یکی از عناصر اصلی پیش‌برنده طرح و انتقال‌دهنده اندیشه‌های نویسنده است و باورپذیری آن نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت اثر ادبی دارد (شاه‌کرمی، ۱۴۰۴: ۲۴). ازاین‌رو، رویکردهای میان‌رشته‌ای در سال‌های اخیر بر پیوند عمیق میان ادبیات و روان‌شناسی تأکید کرده‌اند و تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های داستانی را راهی برای کشف لایه‌های پنهان متن و فهم عمیق‌تر ساختار روایی دانسته‌اند (حیدری، ۱۳۷۹: ۱۰۴).یکی از آثاری که ظرفیت بالایی برای چنین تحلیلی دارد، رمان نوه آمریکایی(الحفیدة الامیریکیة) نوشته إنعام کجه‌جی است.

این رمان که در سال ۲۰۰۹ در فهرست نهایی جایزه بوکر عربی قرار گرفت، داستان زینا را روایت می‌کند؛ دختری عراقی‌تبار که در آمریکا زندگی می‌کند و به‌عنوان مترجم به عراق بازمی‌گردد. بازگشت او به سرزمین مادری، مواجهه با مادربزرگ و رویارویی با پیامدهای اشغال عراق، زمینه بروز تعارض‌های درونی، بحران هویت و احساس دوگانگی فرهنگی را فراهم می‌سازد. نویسنده با بهره‌گیری از تجربه زیسته خود در غرب و مشاهدات اجتماعی از عراق، شخصیت زینا را در موقعیتی قرار می‌دهد که کشمکش میان تعلق ملی، تجربه مهاجرت و هویت فردی به‌روشنی در رفتار و گفتار او بازتاب می‌یابد.با توجه به محوریت مسئله هویت و تحولات روانی شخصیت اصلی در این رمان، نظریه روانی ـ اجتماعی اریکسون می‌تواند چارچوبی مناسب برای تحلیل آن فراهم آورد. بر این اساس، پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و با تکیه بر نظریه اریک اریکسون، به بررسی شخصیت اصلی در رمان نوه آمریکایی می‌پردازد تا مؤلفه‌های هویت، بحران‌های روانی ـ اجتماعی و تأثیر عوامل محیطی و فرهنگی بر شکل‌گیری شخصیت او

1. Erik Erikson

را تبیین کند. هدف اصلی این پژوهش، دستیابی به درکی عمیق‌تر از فرایند شخصیت‌پردازی در این اثر و آشکار ساختن پیوند میان ساختار روان‌شناختی شخصیت و پیام‌های اجتماعی و فرهنگی رمان است. بنابراین درصدد پاسخ‌گویی به سوالات زیر است:

۱. با توجه به نظریه اریکسون و تقابل میان فرهنگ آمریکایی و عراقی در رمان، چه بحران‌های روانی _اجتماعی برای شخصیت اصلی به وجود آمده است؟

۲. چرا زینا بعد از هر بحران به فضیلت‌های اخلاقیِ متناسب با آن بحران دست پیدا نکرده است و بحران‌ها بر او غلبه کرده است؟

۲- پیشینهٔ پژوهش

از جمله پژوهش‌های انجام شده درباره رمان نوه آمریکایی می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد:

Ammari Deema and colleagues, (2019) «Diaspora Reversed: A Post-Modern 'Third Space' in 'The American Granddaughte»

این مقاله با نقد الگوی ثابت هویت مهاجران، مفهوم «دیاسپورای معکوس» و شکل‌گیری هویت سیال در نسل جوان عراقی را از طریق تحلیل رمان «نوه آمریکایی» بررسی می‌کند. شخصیت اصلی (زینا) به‌جای پذیرش هویت گذشته‌نگر، با خلق روایتی شخصی در «فضای سوم» پست‌مدرن، هویتی پویا و در حال تکامل می‌سازد. در نهایت، هویت نه به‌عنوان واقعیتی از پیش‌تعیین‌شده، بلکه به‌مثابه فرآیندی مداوم از تولید و بازتعریف درک می‌شود.

Shawnm Marif Ahmed, (2022) "Identity Crisis in Inaam Kachachi’s The American Granddaughte"

این مقاله نشان می‌دهد که زینا در رمان «نوه آمریکایی» چگونه با عبور از بحران هویت و تعارض فرهنگی عراقی-آمریکایی، به درکی انسان‌گرایانه از خویشتن فراتر از مرزهای ملی دست می‌یابد.

جان یوتیان و لوز یانج، (۲۰۲۴) در مقاله‌ای با عنوان «أمريكية بالوجه العراقي أم عراقية بالوجه الأمريكي: دراسة في أزمة الهوية لرواية حفيدة الأميركية» به بررسی بحران هویت مهاجران عرب در رمان نوه آمریکایی اثر أنعام کجه جی می‌پردازد. این مطالعه با تمرکز بر هویت دوگانه شخصیت اصلی داستان، زینا، این بحران را از دو منظر فردی و اجتماعی بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که حل این تعارض به شناخت و پذیرش هویت چندلایه فرد و وجود ثبات اجتماعی که تبعیض را کاهش داده و بازسازی هویت را تسهیل می‌کند، بستگی دارد.

Souhair Hassan and Koubar, Kuwait Mourad Haji, (2025) "The Crisis of Dual Recognition in the American Granddaughter: A Honnethian Framework Study"

این مقاله با استفاده از نظریه اکسل هونت، بحران شناخت و هویت شخصیت اصلی رمان نوه آمریکایی، زینا را در دو بستر عراق و آمریکا تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد زینا در هر دو جامعه، با وجود تلاش‌هایش برای کسب اعتبار و پذیرش اجتماعی، ناکام می‌ماند و طرد می‌شود. در نهایت، این شکست دوگانه او را در وضعیتی نامرئی و گرفتار در کشمکش بین گذشته و آینده رها می‌کند، که نمادی از هزینه انسانی جستجوی به‌رسمیت‌شناختن در جوامعی است که آن را دست‌نیافتنی می‌سازند.

از این رو، این مطالعه از حیث موضوع و رویکرد تحلیلی، نوآورانه محسوب می‌شود و می‌تواند گامی مؤثر در پر کردن خلأ موجود در ادبیات پژوهشی مرتبط با نظریه روان‌شناسی شخصیت در ادبیات عربی معاصر باشد؛ زیرا پژوهش‌های پیشین درباره رمان مذکور عمدتا بحران هویت زینا را از منظر جامعه‌شناختی و فرهنگی، مفاهیمی مانند دیاسپورای معکوس، هویت سیال پسامدرن، تعارض بین فرهنگ عراقی و آمریکایی، یا نظریه بازشناسی هونت بررسی کرده‌اند؛ اما مقاله حاضر با به کارگیری نظریه روانی-اجتماعی اریک اریکسون، به جای تأکید صرف بر دوگانگی فرهنگی یا طرد اجتماعی، بحران‌های شخصیت اصلی را بر اساس مراحل هشت‌گانه تحول روانی _ اجتماعی، بررسی و تحلیل می‌کند.

۳. مبانی نظری پژوهش

اریک اریکسون، که در سال ۱۹۰۲ م، از پدر و مادر دانمارکی در آلمان متولد شد. او معتقد بود شخصیت در تعامل با جامعه و رویدادهای تاریخی شکل می‌گیرد. انسان‌ها با توانایی‌های ذاتی متولد می‌شوند، اما در هر مرحله از رشد، در مواجهه با محیط دچار بحران می‌شوند؛ بحران نقطه‌ای است که فرد برای تطابق با نیازهای جدید، دیدگاهش را تغییر داده و تمام انرژی خود را متمرکز می کند تا هویت نهایی‌اش شکل بگیرد (شاه کرمی، ۱۴۰۳: ۷۱). او یکی از نظریه‌پردازان روانکاوی پسا فروید است که تاکید دارد شخصیت در هشت مرحله روانی-اجتماعی شکل می‌گیرد؛ در هر مرحله، فرد با یک بحران روبه‌رو می‌شود؛ عبور موفق از هر بحران، او را به سمت سلامت روانی پیش می‌برد و توقف در هر مرحله، رشد او را مختل می‌کند. (جاویدشاد، ۱۴۰۱: ۵۹) از نظر اریکسون اولین مرحله رشد که از تولد تا حدود ۱٫۵ سالگی می‌باشد در این مرحله از زندگی نوزاد اعتماد اساسی در برابر بی اعتمادی رخ می‌دهد که اگر مادر به نیازها و گریه‌هایش به موقع پاسخ دهد و نوازشش کند، نوزاد اعتماد به دنیا را یاد می‌گیرد اما بی‌توجهی مداوم مادر، باعث احساس ناامنی، بدبینی و بی‌اعتمادی در او می‌شود (حسینی، ۱۴:۱۳۹۸). در دومین مرحله از مراحل رشد نظریه اریکسون که سن ۱٫۵ سالگی تا ۳ سالگی را شامل می‌شود، کودک با حمایت والدین، حس استقلال و خودگردانی را در برابر شرم و تردید یاد می‌گیرد. کودک در سن ۳ تا ۵ سالگی وارد مرحله سوم که ابتکار در برابر گناه است، می‌شود که در این مرحله با تشویق به کشف محیط، حس ابتکار شکل می‌گیرد؛ اما سرخوردگی و تحقیر، باعث احساس گناه در کودک می‌شود. (شاه کرمی،۱۴۰۳: ۷۰) در چهارمین مرحله که دوره ۵ تا ۱۳ سالگی کودکان را شامل می‌شود و مرحله کارایی در برابر حقارت آشکار می‌شود، کودکان با ورود به مدرسه، آموزش رسمی را آغاز می‌کنند؛ اگر در مهارت‌هایی مانند خواندن و حل مسئله موفق شده و تشویق شوند، حس کارایی و اعتماد به نفس پیدا می‌کنند. در غیر این صورت، شکست‌های مکرر و مقایسه با دیگران، منجر به احساس حقارت و بی‌کفایتی می‌شود (حسینی، ۱۴:۱۳۹۸). در مرحله پنجم، هویت خود در برابر پراکندگی هویت اتفاق می‌افتد که فرد در سن ۱۳ تا ۲۰ سالگی است که مربوط به دوره نوجوانی او می‌باشد، در این مرحله، فرد تلاش می‌کند با کنار هم گذاشتن آموخته‌های قبلی، به هویتی واحد و پایدار برسد. موفقیت در این کار منجر به شکل‌گیری هویت مشخص، و شکست در آن به سردرگمی و آشفتگی هویت می‌انجامد (جاوید شاد، ۱۴۰۱: ۶۱). در مرحله ششم که بزرگسالی اولیه را شامل می‌شود که فرد پس از اینکه در نوجوانی هویت خودش را پیدا کرد، حالا آماده می‌شود تا آن هویت را با شخص دیگری شریک شود. این مرحله از سن ۲۰ تا ۴۰ سالگی ادامه دارد که فرد با شکل‌گیری هویت در نوجوانی، آماده اشتراک آن با دیگری است. اگر از سلامت روان برخوردار باشد، توانایی عشق ورزیدن و برقراری رابطه‌های صمیمی را پیدا می‌کند، در غیر اینصورت به انزوا و تنهایی دچار می‌شود (عبدلی،۱۴۰۳ : ۱۴۰). در هفتمین مرحله از این نظریه که به دوران میانسالی مربوط می‌شود و مرحله‌ی زایندگی در برابر درخود فرورفتگی است، این مرحله از سن ۴۰ تا ۶۰ سالگی است که فرد با مفیدبودن برای نسل بعد (تربیت فرزند، انتقال تجربه، تأثیر اجتماعی) به رضایت درونی می‌رسد؛ در غیر اینصورت دچار خودمحوری، پوچی و بی‌میلی به زندگی می‌شود. در هشتمین و آخرین مرحله که به دوران پیری اختصاص دارد، انسجام در برابر ناامیدی رخ می‌دهد که اگر فرد زندگی‌اش را پرمعنا و مسئولانه ببیند، به آرامش می‌رسد؛ اگر احساس کند فرصت‌ها را از دست داده، دچار پشیمانی، ناامیدی و ترس از مرگ می‌شود (حسینی، ۱۴:۱۳۹۸؛ عبدلی، ۱۴۰۳: ۱۴۱).

در این نظریه، رشد انسان در هشت مرحله از نوزادی تا کهنسالی پیش می‌رود که هرکدام با تعارضی روانی همراه است؛ در کودکی مراحل اعتماد در برابر بی‌اعتمادی، استقلال در برابر شرم، ابتکار در برابر گناه و سخت کوشی در برابر حقارت به ترتیب فضایل امید، اراده، هدف و خبرگی را می‌آفرینند، سپس در بزرگسالی، به یافتن هویت، برقراری صمیمیت در روابط متعهدانه، و در

نهایت عبور از خودخواهی می‌رسد که گذر موفق از این تعارض‌ها شخصیت را پویا و اجتماعی می‌سازد (McAdams: 2001, 401). در مراحل بعدی زندگی سه تعارض دیگر مطرح می‌شود در نوجوانی هویت در برابر سردرگمی که با حل آن فضیلت وفاداری حاصل می‌شود؛ در جوانی صمیمیت در برابر انزوا که با برقراری روابط عاطفی عمیق فضیلت عشق به دست می‌آید؛ و در میانسالی زایندگی در برابر رکود که با مفید بودن برای نسل بعد فضیلت مراقبت ایجاد می‌شود. در نهایت اگر فرد همه این مراحل را با موفقیت پشت سر بگذارد، در کهنسالی با تعارض یکپارچگی نفس در برابر ناامیدی روبه‌رو می‌شود و با پذیرش زندگی خود به فضیلت خرد دست می‌یابد (Erikson: 1977, 247-222). وی معتقد است که در هر مرحله، انسان با بحران یا نقطه عطفی روبه‌رو می‌شود که ریشه در تعامل عوامل درونی (زیستی) و فشار محیط اجتماعی دارد. توانایی حل این بحران‌ها ذاتی است، اما هر کدام در زمان خاصی خود را نشان می‌دهند. نحوه مواجهه با هر بحران (سازگارانه یا ناسازگارانه) تعیین‌کننده مسیر رشد شخصیت است (عمرانی پور، ۱۳۹۰:۴۲). در این نظریه، زندگی شامل مراحل پیاپی با بحران‌های روانی خاص است. شخصیت از نحوه رویارویی با این بحران‌ها شکل می‌گیرد و عبور موفق از هرکدام، توانایی مقابله با مراحل بعد را افزایش می‌دهد. درواقع تغییرات تدریجی ناشی از نقاط عطف زندگی، شخصیت نهایی را می‌سازند (محرمی، ۱۳۹۰: ۱۲۵). اریکسون معتقد بود که پیدا کردن هویت، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای زندگی هر فرد است. به این معنا که اگر یک نوجوان بتواند با موفقیت از این مرحله عبور کند و هویت خودش را پیدا کند، در آینده به انسانی ارزشمند و تأثیرگذار تبدیل خواهد شد (عبدی‌پور، ۱۴۰۰: ۷۸).

۳-۱. انعام کجه‌جی و خلاصه‌ی رمان نوه آمریکایی

انعام کجه‌جی، رمان‌نویس و روزنامه‌نگار عراقی مقیم پاریس در فرانسه است. او در سال ۱۹۵۲ میلادی در بغداد، پایتخت عراق، و در محله کراده به دنیا آمد. از جمله رمان‌های او می‌توان به آب باریکه‌ها (سواقی القلوب)، نوه آمریکایی (الحفیدة الامیرکیة) و تکه پاره‌های من (طشاری) اشاره کرد. رمان نوه آمریکایی، در سال ۲۰۰۹ در میان نامزدهای نهایی جایزه بوکر جهان عرب قرار گرفت. انعام کجه‌جی در آثار خود، با بهره‌گیری از مشاهدات عینی از جامعه‌ی عراق و تجربیات زیسته در غرب، مسائل اجتماعی و سیاسی را بازتاب می‌دهد. در این رمان او به ترسیم ساختار اجتماعی عراق، تبعیض‌ها، معضلات فرهنگی، اقتصاد بیمار، غارت اموال ملی، کشمکش‌های داخلی و سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌ی آمریکا در قبال این کشور پرداخته است (شهریار نیازی و فاطمه اعرجی، ۱۳۹۸:۷۶).این رمان داستان زینا، دختر مسیحی عراقی‌تبار را روایت می‌کند که پس از آزار خانواده توسط نیروهای امنیتی عراق در دهه ۱۹۹۰، به آمریکا مهاجرت کرده و تابعیت می‌گیرد. او که احساسات میهن‌پرستانه‌ای نسبت به آمریکا دارد، در جریان اشغال عراق به عنوان مترجم در ارتش ایالات متحده استخدام می‌شود. هنگام بازگشت به عراق، با مادربزرگش دیدار می‌کند که از دیدن او در لباس نظامی آمریکایی به شدت ناراحت است؛ چراکه پدربزرگ زینا تمام عمر در ارتش عراق خدمت کرده است. زینا همچنین با طاووس (خدمتکار مادربزرگ) و پسرش مهیمن آشنا شده و رابطه‌ای عاشقانه یک‌طرفه با او برقرار می‌کند. مواجهه با مادربزرگ و تجربه‌هایش در عراق، زینا را وادار به بازاندیشی در هویت و مفهوم وطن می‌کند. در سال ۲۰۰۸ قراردادش را تمدید نمی‌کند و به آمریکا بازمی‌گردد، اما دوباره به عراق سفر می‌کند تا با مادربزرگ بیمار و مهیمن دیدار کند. پس از مرگ مادربزرگ، زینا سرخورده و دلتنگ به آمریکا بازمی‌گردد تا ویرانی‌ها و نقض حقوق بشر علیه مردم عراق توسط نیروهای اشغالگر را برای خانواده‌اش بازگو کند.

جلال برجس، شاعر و رمان‌نویس معاصر اردنی متولد ۱۹۷۰ در روستای حنینا، تحصیل‌کرده مهندسی هوافضا و از پیشگامان عرصه ادبیات معاصر عربی است. وی با خلق آثاری در حوزه‌های شعر، داستان کوتاه و ادبیات، به جایگاه برجسته‌ای دست یافت. نقطه اوج موفقیت‌های ادبی او دریافت جایزه معتبر جهانی بوکر عربی در سال ۲۰۲۱ برای خلق رمان «دفاتر الورَّاق» بود که این اثر

را در صدر مهم‌ترین دستاوردهای ادبی‌اش قرار داد (اسدی اصل، ۱۴۰۰: ۸). رمان دفترچه‌های کتاب فروش،«دفاتر الوراق » که با قلم کریم اسدی اصل ترجمه شده، بازتابی از بحران‌های انسانی و اجتماعی در شهر اَمّان است؛ جایی که مرز میان واقعیت و خیال در هم می‌شکند و شخصیت‌ها در کشاکش میان ریشه‌های ازدست‌رفته، بی‌اعتمادی، و هویت‌های متزلزل، در جست‌وجوی معنا هستند. روایت از خلال ذهن‌هایی شکل می‌گیرد که درگیر فشارهای پنهان درونی و زخم‌های تاریخی‌اند. در این جهان آشفته، ابراهیم الوراق که کتاب‌فروشی‌اش مصادره می‌شود، آرام آرام درگیر گفت و گویی درونی با صدایی می‌شود که از اعماق وجودش برمی‌خیزد؛ صدایی که او را به انتقام و مرگ می‌خواند. در برابر او، ناردا (بانو نون) قرار دارد؛ زنی که از دل رنج و سرکوب خانوادگی برخاسته و می‌کوشد معنایی تازه برای زیستن بیابد. دیدار تصادفی این دو در آستانه مرگ، به‌سان نقطه‌ای است که تاریکی و میل به زندگی در هم می‌آمیزند. در پس‌زمینه، جادالله، پدر ابراهیم، نماد نسلی شکست‌خورده است که میان آرمان و واقعیت در آستانه نابودی قرار گرفته است. او از فلسفه و عدالت سخن می‌گوید، اما در نهایت، زیر بار خشم و سرکوب، خود را از میان برمی‌دارد؛ و شخصیت لیلی نیز، سایه‌ای از تنهایی، شرم و بحران هویت است که در برابر جامعه و درون خود گرفتار شده است. رمان در بستری می‌گذرد که در آن، مرز خیال و واقعیت محو می‌شود؛ ذهن شخصیت‌ها میدان نبرد نیروهایی است که نه دیده می‌شوند و نه خاموش می‌گردند. هر یک، در تقلایی خاموش، در پی رهایی از چیزی است که در درونشان ریشه دوانده، بی‌آنکه بتوانند آن را نام ببرند.

۴. مصادیق بحران‌های روانی _اجتماعی در رمان نوه آمریکایی

۴-۱. بحران هویت خود در برابر پراکندگی هویت

در این مرحله، فرد به دنبال درک کیستی خود است وموفقیت، منجر به ثبات شخصیتی می‌شود، اما شکست، سبب پراکندگی هویت می‌شود که این بحران با سردرگمی در انتخاب مسیر زندگی، ارزش‌ها و نقش‌های اجتماعی، و احساس پوچی همراه است که زینا در طول زندگی خود در این بحران به سر می‌برد و در بخشی از رمان این بحران نمایان می‌گردد:

«بِأَنَّ جَدِّی هُوَ العَقِیدُ الرُّکنُ یُوسُفُ السَّاعُور... مُسَاعِدًا لِمُدِیرِ التَّجْنِیدِ فِی الموصِلِ... لِلمَرَّةِ الأُولَی، مِن بُزَّتِی العَسْکَرِیَّةِ الَّتِی تَعْزِلُنِی عَنِ النَّاسِ. کَأَنَّنِی فِی خَندَقٍ وَهُم فِی آخَرَ... عَلیَّ أَنْ أَکُونَ اِبنَتَهُم وَعَدُوَّتَهُم فِی آنٍ، وَأَنْ یَکُونُوا هُم، فِی الوَقْتِ عَینِهِ، أَهْلِی وَخُصُومِی» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۱۵).

زینا در دلِ یک کشمکش دردناک ایستاده است؛ کشمکشی که از دو سوی زندگی‌اش او را می‌کِشد. از یک طرف ریشه‌های عراقی‌اش قرار دارد؛ زبانی که با لهجه‌ی مردم موصل حرف می‌زند، خانواده‌ای که تاریخ و گذشته‌شان با آن سرزمین گره خورده است و پدربزرگی که زمانی از افسران مهم ارتش عراق بوده است. از طرف دیگر، خودش اکنون عضوی از ارتش آمریکاست؛ با لباسی نظامی که نه‌تنها ظاهرش را تغییر داده است بلکه او را از همان مردمی دور می‌کند که زمانی خودش یکی از آنها بوده است؛ این فاصله باعث می‌شود احساس کند در دو جبهه‌ی متفاوت ایستاده است؛ هم باید دختر همان خانواده باشد، و هم در نقش دشمنِ آنها ظاهر شود؛ هم ریشه‌هایش را حفظ کند و هم وظیفه‌ای را انجام دهد که او را از آن ریشه‌ها جدا می‌کند. همین کشمکش درونی زینا را به سردرگمی عمیقی می‌رساند. او احساس می‌کند گویی در یک سنگر است و مردمش در سنگری دیگر؛ گویی میان دو نقش قرار گرفته که با هم سازگار نیستند. از یک‌سو باید برای کشوری بجنگد که به او فرصت زندگی جدید داده و از سوی دیگر نمی‌خواهد گذشته و هویت خانوادگی‌اش را انکار کند. این همان بحرانی است که اریکسون از آن با عنوان بحران هویت یاد می‌کند؛ زمانی که فرد نمی‌تواند بین نقش‌هایی که از او انتظار می‌رود تعادل برقرار کند. زینا در تلاش است بفهمد واقعا چه کسی است و در کدام‌یک از این دو جهان جای واقعی‌اش را پیدا می‌کند، اما این راه برایش پر از پرسش، تردید و احساس جدایی از خودِ واقعی‌اش است؛زیرا

فقدان یک فرهنگ مشخص که شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، آداب و رسوم و نمادهای مشترک باشد، فرد را در یک فضای بی‌ثبات و متغیر قرار می‌دهد و در نهایت باعث سردرگمی هویت می‌شود (پی‌شولتز و الن شولتز، ۳۵۱:۱۳۸۹). در چنین شرایطی، زینا نه مرجعی برای تعریف خود دارد و نه الگویی برای تداوم رفتارهایش، این خلأ فرهنگی به تدریج به سردرگمی هویت دامن می‌زند، به گونه‌ای که او نمی‌داند به کدام سنت تعلق دارد، چه آیینی را ارج می‌نهد و بر اساس چه معیاری باید خود را از دیگران متمایز کند و به عقیده اریکسون چنین فردی آنچنان در این بحران غرق می‌شود که دیگر توانایی کسب فضیلت تعهد و وفاداری به هویت واحد را از دست می‌دهد؛ نمونه دیگری از این بحران که در زندگی او دیده می‌شود این است که:

«رَأَیْتُنِی أَطْرُقُ بَابَ بَیْتِ جَدِّی یُوسُفَ فِی شَارِعِ الرَّبِیعِ وَأَنَا مُرتَدِیَةٌ فُستَانَ عُرْسٍ بَنفسَجِیَّ اللَّونِ... وَقَد فَتَحَ جَدِّی البَابَ وَلَم أَخَف مِنهُ رَغمَ عِلمِی، وَأَنَا فِی الحُلمِ بِأَنَّهُ قَد مَاتَ... أَرَدتُ أَنْ أُحَضِّرَ عُرسَکِ یَا سَنَاءُ وَلَم أُصَحِّح لَهُ اِسمِی.لَم أَقُل لَهُ إِنَّنِی زَینَةُ، أَو زُوَینَةُ کَمَا اعتَادَ أَنْ یُنَادِینِی لَکِنَّ جَدَّتِی رَحمَةَ أَطلَّت مِن وَرَاءِ کَتِفِهِ وَقَالَت: هَذِهِ زَینَبُ، أَلَم تَعرِفهَا؟... هَبَنَا وَاقِفِینَ... أَرکَبُونَا فِی البَاصِ وَأَخَذُونَا إِلَی قَصرِ صَدَّامٍ القَرِیبِ مِنَ المطَارِ... وَکُنتُ أَلبَسُ مِثلَهُم لَکِنَّنِی لَم أَتَعَوَّد، بَعدَ الاِختِلَاطِ بِهِم» (کجه‌جی، ۴۷:۲۰۱۰).

زینا در دنیای واقعی و خواب‌هایش، انگار با نام‌ها و نقش‌های متعددی دست و پنجه نرم می‌کند. حتی عزیزانش هم او را با نامی صدا می‌زنند که دقیقاً نام خودش نیست؛ مادربزرگش او را زنزن صدا می‌کند، در حالی که شاید اسم اصلی‌اش زینا یا زوینه باشد. این تفاوت در نام‌گذاری، نشان‌دهنده‌ی فاصله‌ای است که حتی در نزدیک‌ترین روابط هم احساس می‌شود. در خواب، او خود را با لباسی زیبا و بنفش _شبیه لباس عروسی_ می‌بیند و به دیدن پدربزرگش می‌رود. اما نکته‌ی عجیب اینجاست که پدربزرگ در واقعیت از دنیا رفته است. این خواب انگار نمادی از تعلق زینا به گذشته‌ای دور و شاید گمشده است؛ خاطره‌ای از دوران حضور پدربزرگ که دیگر در دنیای واقعی وجود ندارد، اما در ذهن و ناخودآگاه زینا زنده مانده است. در دنیای بیداری، زینا لباسی نظامی بر تن دارد، اما این لباس هم نتوانسته او را با کسانی که کنارشان خدمت می‌کند، یکی کند. او می‌گوید: مثل سربازان لباس پوشیده بودم اما هنوز نمی‌توانستم با آنها گرم بگیرم. این جمله به خوبی نشان می‌دهد که او در هویت خود گیر کرده است؛ نه کاملاً یک فرد عادی و غیرنظامی است، و نه واقعا احساس می‌کند یک سرباز است که با هم‌رزمانش صمیمی شود. او نه یک عراقی است که در کشورش مانده باشد، و نه یک آمریکایی که کاملا به آنجا تعلق داشته باشد. حتی وقتی به شهری مثل تکریت فرستاده می‌شوند، که برایش با اسم صدام شناخته شده، با تردید می‌پرسد: این شهر صدام است؟ راست است؟ دروغ است؟ این سردرگمی در مورد مکان‌ها و شخصیت‌های سیاسی، بازتابی از سردرگمی عمیق‌تر او در مورد هویت خودش است؛ گویی او در هیچ‌کدام از این نقش‌ها و مکان‌ها، جایگاه روشنی پیدا نمی‌کند؛به گفته اریکسون نوجوان اگر نتواند بحران هویت خود را حل کند، دچار سردرگمی می‌شود؛ به این معنا که او میان نقش‌ها، ارزش‌ها و مسیرهای متعدد پیش رو سرگردان می‌ماند و نمی‌تواند تصویر روشنی از آنچه هست یا می‌خواهد باشد، پیدا کند (پی شولتز و الن شولتز، ۳۵۷:۱۳۸۹). در واقع این وضعیت او را از متعهد بودن به یک هویت دور می‌کند؛ این بحران، در بخش دیگری از رمان، به شکلی دیگر خود را نمایان می‌سازد:

«وَ الأَمْرُ لا یَقْبَلُ الغَلَطَ. إِنَّهُ عَمَلِی فِی الجَیْشِ الَّذِی سَلَّحَنِی بِکُلِّ هَذِهِ البَذَاءَةِ. وَلَمْ یَکُنْ أَخُوهُ حَیْدَرٌ مُخْطِئًا حِینَ صَارَحَنِی، وَالخَجَلُ یَأْکُلُ وَجْهَهُ، بِأَنَّ جَدَّتِی تَعْتَقِدُ «حاشَا السَّامِعِین» بِأَنَّنِی «تَرْبِیَةُ سِرْ»، وَالسَّبَبُ، فِی رَأْیِهَا، هُوَ تِلْکَ البِلَادُ الَّتِی سَلَبَتْنِی أَخْلَاقِی وَمَسَخَتْنِی وَجَعَلَتْ مِنِّی إِنْسانَةً أُخْرَی. قَالَ لِی إِنَّهُ خَالَفَهَا فِی الرَّأْیِ لَکِنَّهُ جَامَلَهَا وَوَعَدَهَا أَنْ یُسَاعِدَهَا فِی إِعَادَتِی إِلَی الصَّوَابِ. مِسْکِینٌ هٰذَا الحَیْدَر. تُطَالِبُهُ العَجُوزُ بِأَنْ یُعِیدَنِی إِلَی صَوَابِهَا العِرَاقِیِّ، لا صَوَابِی الأَمِیرِکِیِّ. إِلَی العَیْبِ، الاِحْتِرَامِ، وَالخَفَرِ، وَالحَشْمَةِ، وَالأُصُولِ» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۱۳۱).

زینا در میان دو فرهنگ کاملاً متفاوت گرفتار شده است. از یک طرف، در فضایی آمریکایی رشد کرده که به او آزادی، جسارت و نوعی بی‌پروایی در حرف زدن داده است؛ تا جایی که خودش احساس می‌کند این فرهنگ او را تغییر داده و حتی از نظر اخلاقی مسخ کرده است. از طرف دیگر، ریشه‌های عراقی و خانوادگی‌اش را دارد؛ خانواده‌ای که ارزش‌هایی مثل حیا، نجابت، احترام و پایبندی به اصول سنتی را بسیار مهم و مقدس می‌دانند. زینا میان این دو دنیا سرگردان است و نمی‌تواند به روشنی بگوید واقعاً کیست: یک زن آزاد و مستقل آمریکایی یا یک دختر سنتی عراقی که باید مطابق انتظارات خانواده رفتار کند؟ این سردرگمی باعث شده احساس کند به هیچ‌کدام از این دو دنیا کاملا تعلق ندارد. مادر بزرگش او را دختری می‌داند که از مسیر درست دور شده و باید به راه راست برگردد؛ حتی اگر این بازگرداندن با سخت‌گیری و تهدید همراه باشد؛ در عین حال، خودش هم می‌داند که به دلیل اتفاقات تلخ و مهاجرت اجباری، از سرزمین و گذشته‌اش جدا شده است. بنابر گفته اریکسون، بحران زمانی آغاز می‌شود که فرد در مسیر هویت‌یابی دچار سرگردانی شود (حسینی، ۱۵:۱۳۹۸).این بحران هویت در زینا، اورا به سردرگمی در جویای هویت خود دچار کرده است؛ نمونه‌ای دیگر از این بحران، در قسمتی دیگر از رمان مورد بررسی قرار می‌گیرد:

«زِيْوُنْ عُمْرِي وَيْنَ أَنْتِ؟ بَعْدُكِ فِي عُمَانَ؟ مَتَى تَصِلِينَ عِنْدَنَا عُيُونِي؟.... أَنَا فِي تِكْرِيتَ. لَا يَبْقَى بَالُكِ... أَشْتَغِلُ مُتَرْجِمَةً فِي شَرِكَةٍ لِلمُقَاوَلَاتِ...يَا مُقَاوَلَاتٍ بِهَذِهِ الأَيَّامِ السُّودِ؟ شَرِكَةُ كَهْرَبَاءِ يَا جَدَّتِي...اِسْمَعِينِي زَيْنِ يَا بِنْتِي... أُرِيدُ أَنْ أَجِيءَ إِلَيْكِ إِلَى تِكْرِيتَ، لَنْ أَصْبِرَ أَكْثَرَ. لَكِنِ الشَّرِكَةُ تَمْنَعُ الزِّيَارَاتِ... فَهِمْتُ. لَا تُكْمِلِي. أَنْتِ تَشْتَغِلِينَ مَعَ الأَمِيرْكَانِ، مُو هَشْكِل؟...كَذَبْتُ عَلَى جَدَّتِي رَحْمَةٍ... قُلْتُ لَهَا إِنَّنِي مَنْدُوبَةٌ مِنَ الأُمَمِ الْمُتَّحِدَةِ لِمُرَاقَبَةِ الْمَهِمَّاتِ الَّتِي يَقُومُ بِهَا الْجَيْشُ الأَمِيرْكِيُّ فِي أَوْسَاطِ الْمَدَنِيِّينَ الْعِرَاقِيِّينَ» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۷۱).

زینا در شهر دیترویت آمریکا بزرگ شده، اما حالا برای انجام کار ترجمه همراهِ نیروهای آمریکایی به عراق آمده است. او میان دو فرهنگ کاملاً متفاوت قرار گرفته؛ از یک طرف ریشه و خانواده‌اش به عراق و سنت‌های آن تعلق دارد و از طرف دیگر سال‌ها در غرب زندگی کرده و با سبک زندگی آنجا خو گرفته است. همین تفاوت‌ها باعث شده که زینا نمی‌داند دقیقاً چه ملیتی دارد. حتی برای اینکه مادربزرگش ناراحت یا نگران نشود، به او حقیقت را نمی‌گوید و وانمود می‌کند کارمند سازمان ملل است. این پنهان‌کاری نشان می‌دهد که زینا هنوز با هویت واقعی خودش کنار نیامده و نمی‌داند باید خودش را چطور تعریف کند. وقتی مادربزرگش با تردید و نگرانی از او می‌پرسد: تو با آمریکایی‌ها کار می‌کنی؟، زینا نمی‌تواند راستش را بگوید و ترجیح می‌دهد داستانی بسازد تا ماجرا را پنهان کند و از نظر اریکسون او با روش ناسازگارانه به حل این مساله می‌پردازد (پی شولتز و الن شولتز، ۱۳۸۹: ۲۵۲) یعنی خودش نیز از اینکه دروغ می‌گوید، ناراحت است. این واکنش نشان می‌دهد که او بین احساس وظیفه، ترس از قضاوت خانواده و تلاش برای ساختن یک زندگی مستقل گیج شده است. در واقع او هنوز نتوانسته یک تصویر روشن و یکپارچه از کیست و به کجا تعلق دارد، بسازد. این سردرگمی هویتی باعث می‌شود مدام میان حقیقت و دروغ، میان گذشته و حال، و میان دو دنیای متفاوت سرگردان باشد. از آنجایی که هویت به مجموعه‌ای از سازوکارهای روانی-اجتماعی گفته می‌شود که فرد، یکپارچگی و پیوستگی خود را در برابر تغییرات گوناگون اجتماعی و گذر زمان حفظ کند (حسینی، ۱۴:۱۳۹۸)، اما زینا در حفظ یکپارچگی و تداوم خود در برابر دگرگونی‌های اجتماعی و گذر زمان، ناموفق بوده است و این وضعیت باعث شده است که او نتواند به یک هویت پایبند باشد و این فضیلت اخلاقی را کسب کند؛ در قسمتی از رمان، کجه‌جی نمونه‌ای دیگر از این بحران را به تصویر می‌کشد:

«وَ مَنْ تَلْقَاءَ نَفْسِي، بَدُونَ الْعَوْدَةِ إِلَى الرَّقِيبِ، قُلْتُ وَ أَنَا أَمُدُّ يَدِي وَ أَدْفَعُ، بَعِيدًا، السِّلاحَ الْمُصَوَّبَ إِلَى رَأْسِ زَوْجِهَا: مَا كُو شَيْءٌ لَا تَخَافِينَ... مُجَرَّدُ تَحْقِيقٍ بَسِيطٍ» (کجه‌جی، ۲۰۱۰:۱۰۷).

شخصیت اصلی در موقعیتی بسیار سخت و متناقض قرار گرفته است. او همزمان دو وظیفه کاملاً متفاوت دارد. از یک طرف، به عنوان یک سرباز، باید دستورهای نظامی را بدون چون و چرا اجرا کند و حتی در حمله شرکت کند. در همین حال، او مترجم

نیروهای نظامی هم هست که این وظیفه او را درگیر شرایط حساس و تصمیم‌گیری‌های دشوار می‌کند. از طرف دیگر، زینا آدمی دلسوز و قلبی مهربان دارد. این انسانیت او باعث می‌شود نتواند شاهد ظلم باشد. او با وجود اینکه می‌داند نباید این کار را بکند اما برای نجات جان یک مرد بی‌گناه، اسلحه‌ای را که به سمت سرش نشانه رفته بود، کنار می‌زند و به همسر مضطرب او اطمینان می‌دهد که جای نگرانی نیست و فقط یک بازجویی ساده در جریان است. زینا خودش اعتراف می‌کند که این کار را بی‌اختیار و بدون اینکه به ما فوقش نگاه کند انجام داده است. این بی‌اختیار بودن نشان می‌دهد که او بین دو قطب متضاد وجودش گیر کرده است. یک قطب، نقشی است که به او تحمیل شده؛ یعنی عمل کردن به عنوان بخشی از سیستم نظامی که گاهی مجبور به خشونت است. قطب دیگر، هویت واقعی و درونی اوست؛ انسانی که ذاتا با مهربانی، دلسوزی و عدالت عجین شده است. در واقع، زینا در این لحظه نمی‌داند که آیا باید به عنوان یک ابزار در دست سیستم سرکوب عمل کند یا صدای وجدان بیدار درون خودش را دنبال کند. این سردرگمی، او را بین وظیفه نظامی و انسانیت ذاتی‌اش به چالش می‌کشد؛اریکسون، بررسی مسائل دوران نوجوانی، همراه با ویژگی‌ها و نیازمندی‌های آن را حائز اهمیت می‌داند چراکه نوجوان در این دوره نه تنها باید خود را با تغییرات و تحولات گوناگون سازگار کند، بلکه باید هویتی منسجم نیز برای خویش به دست آورد (حسینی، ۱۴:۱۳۹۸). این در حالیست که زینا هویت واحدی برای خود کسب نکرده است و به هیچ یک از دو هویت خود پایبند نیست.

۴-۲. بحران صمیمیت در برابر انزوا

در این مرحله، فرد با چالش برقراری روابط عمیق و متعهدانه روبرواست و موفقیت در این مسیر به توانایی عشق ورزیدن و ایجاد پیوند سالم می‌انجامد، در حالی که ناتوانی در آن، به دلیل ترس از آسیب، فرد را به سوی تنهایی و انزوای عاطفی سوق می‌دهد همانطور که زینا به دلیل ناتوانی در این روابط دچار این بحران شده است و در بخشی از رمان آمده است که:

«حَتَّى ضَحِكَتِي تَغَيَّرَتْ. لَمْ أَعُدْ أُفَهْقِهُ مِنْ قَلْبِي كَالسَّابِقِ، كَاشِفَةً، بِلَا خَجَلٍ.... مَنْ يُغَازِلُ امْرَأَةً تَحْمِلُ مَقْبَرَةً بَيْنَ الضُّلُوعِ؟.... أَضْحَكُ مِنْ قِشْرَةِ القَلْبِ بِإِيجَازٍ وَ بِلَا كَثِيرِ حُبُورٍ.....خِرْقَةٌ مَعْصُورَةٌ مِنْ خِرَقِ مَسْحِ البَلَاطِ. خِرْقَةٌ كَاشِي» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۱۰).

زینا دیگر مثل قبل نیست که راحت بخندد یا از ته دل شاد باشد. انگار یک غم سنگین و قدیمی همیشه همراهش است، مثل کسی که یک دنیا خاطره تلخ و داغ عزیز در سینه دارد. خودش هم این را خوب می‌داند و می‌گوید کدام آدمی پیدا می‌شود که به زنی با این همه غصه نهفته، حرف عاشقانه بزند؟ برای همین است که دیگر آن خنده‌های بلند و بی‌خیال قدیم را از او نمی‌بینیم و به جایش یک لبخند کوچک و عصبی روی صورتش می‌آید که انگار به زور آن را ساخته تا کسی از حال دلش باخبر نشود. او احساس می‌کند مثل یک تکه پارچه مچاله و بی‌مصرف شده که هیچ ارزشی ندارد و آدمی شکست خورده است که بهترین کارش قایم شدن از نگاه بقیه است؛ این خودانگاره منفی باعث شده است او باور کند هیچ‌کس به زنی با این همه غصه و خاطره تلخ علاقه‌مند نمی‌شود. این دیدگاه زینا نشان می‌دهد که او از نزدیک شدن دیگران به خودش حسابی می‌ترسد و دلش نمی‌خواهد کسی به دنیای درونی او راه پیدا کند. در واقع او به جای اینکه برای حل مشکل تنهایی‌اش به دیگران پناه ببرد و با آنها یکی شود، درست برعکس عمل می‌کند و در لاک خودش فرو می‌رود. این همان حالتی است که در روانشناسی به آن می‌گویند بحران صمیمیت در مرحله منفی یعنی فرد به جای اینکه با دیگری ارتباط برقرار کند و صمیمی شود، از ترس آسیب دیدن یا قضاوت شدن، خودش را توی خانه تنهایی و انزوای عاطفی حبس می‌کند؛ بدین ترتیب بحران بر او غلبه پیدا می‌کند و او دچار گوشه گیری می‌شود و دیگر نمی تواند عشق و دوست داشتن را تجربه کند. در قسمتی دیگر، این بحران این گونه نمایان می‌شود:

«مِنْ يَوْمِهَا بَدَأْتُ أَعِي إِصَابَتِي بِأَعْرَاضِ دَاءِ الشَّجَنْ وَأَتَعَايَشُ مَعَهُ وَلَا أَبْحَثُ لَهُ عَنْ دَوَاءٍ. كَيْفَ أُقَاوِمُ الدَّاءَ الَّذِي أَعَادَ إِنْجَابِي، هَدْهَدَنِي، وَكَبَّرَنِي» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۱۵).

زینا دیگر آن آدم سابق نیست که دنبال پیدا کردن یک هم‌صحبت یا یک شریک عاطفی بگردد. او آگاهانه و از روی اختیار، خودش را از هر نوع ارتباط نزدیک و صمیمانه‌ای کنار کشیده است. خودش می‌گوید که دیگر قصد ندارد برای این حال و روزش دنبال درمان یا راه فراری بگردد انگار با همین غم و اندوهی که توی دلش سنگینی می‌کند کنار آمده و تصمیم گرفته با آن زندگی کند. برای زینا، این حس ناراحتی و سنگینی مثل یک همراه قدیمی و وفادار شده که اتفاقاً خیلی هم برایش عزیز است. او معتقد است این غم بود که او را از آن آدم ساده‌لوح و وابسته‌ی قبلی بیرون کشید و جور دیگری متولدش کرد. به همین خاطر، به جای اینکه مثل بقیه دلش بخواهد با کسی درد و دل کند یا شانه به شانه‌ی کسی تکیه بدهد، ترجیح می‌دهد در خلوت خودش و در آغوش همین غم سنگین بماند. این رفتار زینا در واقع یک جور پناه بردن به انزواست، منتها انزوایی که ظاهرش انتخاب خودش است اما ته دلش یک ناتوانی عمیق را پنهان کرده است. او دیگر حوصله و شاید توانِ این را ندارد که خودِ واقعی‌اش را برای کسی رو کند یا بگذارد کسی به دنیای درونی‌اش راه پیدا کند. صمیمیت و نزدیک شدن به آدم‌های دیگر برایش ترسناک یا شاید خسته‌کننده شده است، برای همین غم را به عنوان همدمی امن‌تر و قابل پیش‌بینی‌تر انتخاب کرده است. این همان حالتی است که می‌شود اسمش را انزوای عاطفی گذاشت؛ یک تنهایی عمیق که نه از روی نبودن آدم‌ها، بلکه از روی ناتوانی در وصل شدن به آنها به وجود می‌آید؛به همین دلیل می‌توان دریافت که این بحران بر زینا چیره یافته است زیرا او قصد ندارد از این بحران خارج شود و به فضیلت عشق دست پیدا کند و به جای دوری از آن، سعی در نزدیک شدن به آن را دارد و همانطور که در ادامه رمان ذکر شده است:

«رَمَقَتْنِي جَدَّتِي بِعَجَبٍ، لِأَنَّنِي مَا زِلْتُ أَحْفَظُ فِي رَأْسِي تِلْكَ التَّشْبِيهَاتِ الشَّعْبِيَّةَ، وَبَدَتْ مُتَرَدِّدَةً قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ أَبِي.قُلْتُ لَهَا إِنَّنَا لَا نَرَاهُ كَثِيرًا مُنْذُ خِلَافِهِ مَعَ أُمِّي وَذَهَابِهِ إِلَى أَرِيزُونَا...وَيْنْ رَاحَ الْحُبُّ الَّذِي تَحَدَّتْ بِهِ أُمُّكِ الدُّنْيَا؟ لَمْ أَدْرِ بِمَ أُجِيبُ، وَلَمْ أَكُنْ، رَغْمَ اقْتِرَابِي مِنَ الثَّلَاثِين، قَدْ جَرَّبْتُ الْحُبَّ الَّذِي يَجْعَلُ صَاحِبَهُ يُخَالِفُ دُنْيَاهُ لِكَيْ يَعِيشَهَا. رَفَضَتْ جَدَّتِي أَنْ تَأْكُلَ أَوْ تَشْرَبَ أَيَّ شَيْءٍ فِي الْمُعَسْكَرِ... كَأَنَّ مَاءَنَا زَرْنِيخٌ» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۷۵).

زینا با وجود اینکه به سن سی سالگی نزدیک شده، هنوز طعم یک عشق واقعی و عمیق را نچشیده است. برای او، تعریف عشق چیزی فراتر از یک رابطه ساده است؛ او به دنبال حسی است که آدم را وادار کند همه چیز را برای رسیدن به آن فدا کند، اما هنوز چنین تجربه‌ای در زندگی‌اش نداشته است. این خلأ عاطفی، هم‌زمان با یک بحران بزرگ‌تر در روابط خانوادگی‌اش ایجاد شده است. او که حالا به عنوان مترجم برای آمریکایی‌ها کار می‌کند، در نگاه خانواده‌اش غریبه و دور افتاده به نظر می‌رسد؛ تا جایی که مادربزرگش حتی حاضر نیست در محیط نظامی که زینا در آن کار می‌کند، یک قطره آب بنوشد و انگار آنجا را جایی مسموم و ناپاک می‌داند.این شغل باعث شده زینا میان دو دنیا گیر بیفتد و در هیچ‌کدام احساس آرامش نکند. او نه دیگر نزد خانواده‌اش آن جایگاه گذشته را دارد و نه در دنیای آمریکایی‌ها پیوند قلبی عمیقی برقرار کرده است. در واقع، زینا در حال حاضر هم از نظر عاطفی تنها مانده و هم از نظر اجتماعی توسط مادر بزرگش طرد شده است. او در این میانه، در نوعی انزوای تلخ گرفتار شده که نه راهی به گذشته دارد و نه پیوندی با آینده ومورد دیگری از این بحران که به چشم می‌خورد آن است که:

«حِينَ عَثَرْتُ عَلَيْهِ جَاءَتْ شَفْطَةُ حَلِيبٍ وَوَقَفَتْ بَيْنَنَا. لَكِنَّهُ جَاهِزٌ لِلْغِشّ. يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّنِي عَنْهُ لِكَي يُزَوِّجَنِي مِنْ أَخِيهِ، بِعَقْدٍ شَكْلِيٍّ. أَحْمِلُ حَيْدَرًا مَعِي، مِثْلَ حَقِيبَةِ يَدِي، إِلَى أَمِيرِكَا...مُهَيْمِن، لِمَاذَا لَا تَأْتِي أَنْتَ مَعِي إِلَى أَمِيرِكَا؟ وَمَاذَا سَأَفْعَلُ هُنَاكَ، يَا أُخْتِي الْعَزِيزَةُ؟» (کجه جی، ۲۰۱۰: ۱۴۷).

مهیمن که برادر رضاعی(شیری) زینا است، پشتِ واژه‌های مذهبی و رسمی پنهان می‌شود. او با خطاب‌کردن زینا به خواهر عزیزم میان خودش و او یک دیوار شرعی و عاطفی می‌کشد؛ دیواری که اجازه نمی‌دهد احساساتشان صادقانه و بی‌پرده باشد. در ظاهر، این جمله نشانه احترام و پایبندی به شرع است، اما در عمل، تبدیل شده به فاصله‌گذاری؛ نوعی خط قرمز که نمی‌گذارد رابطه‌شان طبیعی، نزدیک و صمیمی شود. زینا در این میان، هم احساس نزدیکی می‌کند و هم احساس دوری؛ او کنار کسی است که می‌تواند پناه عاطفی‌اش باشد، اما همین نفر با زبان دین و عرف، راه صمیمیت عمیق را می‌بندد. از طرف دیگر، پیشنهاد ازدواج صوری با حیدر، فشار دیگری بر زینا وارد می‌کند؛ رابطه‌ای که قرار است فقط صوری باشد، بدون عشق، بدون احساس، فقط برای حل یک مشکل ظاهری یا عبور از موانع اجتماعی و قانونی. این وضعیت تنشی درونی برای او می‌سازد؛ از یک سو نیاز دارد به کسی نزدیک باشد، احساس امنیت و تعلق کند، از سوی دیگر، هم از صمیمیت واقعی می‌ترسد و هم از روابطی که خالی از عشق‌اند، بیزار است. این کشمکش نشان می‌دهد زینا در بحران صمیمیت گرفتار شده است؛ دلش می‌خواهد دوستی و نزدیکی عمیق را تجربه کند، اما هم ساختارهای دینی و اجتماعی و هم ترس‌ها و تردیدهای درونی‌اش مانع می‌شوند تا با خیال راحت به کسی دل ببندد؛ به همین سبب به گفته اریکسون این بحران مانع از آن می‌شود که زینا به فضیلت عشق و دوست داشتن و دوست داشته شدن دست پیدا کند؛ نمونه دیگری که از این بحران در رمان جلوه پیدا کرده است این است که:

«وَبِسَاقَيْنِ تَصْلُحانِ لِمُودِيلٍ مِنَ الجُزُرِ الاِسْتِوَائِيَّةِ، سِرْتُ إِلَى مُهَيْمِنَ وَ لَوَّحْتُ أَمَامَ وَجْهِهِ بِسَعْفَةِ غَوَايَتِي، وَ أَنَا أَعْرِفُ أَنَّ نِهَايَاتِهَا وَاخِزَةٌ... لَكِنَّ مُهَيْمِنًا لَمْ يَنْظُرْ إِلَيَّ فِيءِ سَعْفَتِي. رَأَى أَشْوَاكَهَا وَانْتَفَضَ مِنَ التَّوَتُّرِ وَ الاِرْتِبَاكِ وَ كَأَنَّنَا نَتَوَاطَأُ فِي إِثْمٍ أَجْهَلُهُ. لَا يُمْكِنُ، مُسْتَحِيلٌ. أَنْتِ أُخْتِي بِالرَّضَاعَةِ. وَ إِذَا قُلْتُ لَكَ إِنَّنِي لَا أُؤْمِنُ بِحِكَايَةِ الرَّضَاعَةِ هذِهِ؟ وَلَوْ، تَبْقَيْنَ أُخْتِي فِي نَظَرِي... أَنَا غَرِيبَةٌ حَتَّى عَنْ جَدَّتِي، أُمِّ أُمِّي. إِنَّ حَيْدَرًا وَ مُهَيْمِنًا وَ طَاوُوسَ أَقْرَبُ إِلَيْهَا مِنِّي لِأَنَّهُمْ ظَلُّوا مِثْلَهَا، عِرَاقِيِّينَ خُلَّصًا...سَلَخَتْنِي مِنْهَا الْكَارِثَةُ وَ أَعَادَتْنِي إِلَيْهَا الْكَارِثَةُ» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۱۳۲).

در نگاه زینا، صمیمیت همیشه چیزی ترسناک و ناامن بوده است. او با این‌که خودش تصمیم می‌گیرد به سمت مهیمن برود و احساسش را پنهان نکند، اما واکنش سرد و فاصله‌دار مهیمن دوباره او را زخمی می‌کند. مهیمن پشت عنوان (خواهر رضاعی) پنهان می‌شود و این بهانه را سد راه نزدیکی میانشان قرار می‌دهد. زینا از یک طرف مدام با خودش می‌گوید آخرش تلخ است، اما از طرف دیگر باز هم در رابطه قدم می‌گذارد؛ انگار بخش‌هایی از گذشته‌اش او را عادت داده‌اند که صمیمیت را با درد و طردشدگی گره بزند. همین الگوهای مخدوش باعث می‌شود نتواند رابطه‌ای سالم، بی‌هراس و آرام بسازد، حتی زمانی که قلبش روشن و بی‌پرده به سمت دیگری می‌رود. در لایه‌ی عمیق‌تر، زینا با یک تنهایی وجودی روبه‌رو است؛ تنهایی‌ای که حتی خانواده هم درمانش نمی‌کند. او در بین خانواده خود احساس غریبی می‌کند و در تنها رابطه‌ای هم که امیدی به آن بسته بود، از سوی مهیمن پس زده می‌شود. این شکاف‌ها درونش انزوایی می‌سازند که فقط یک حس نیست، بلکه تجربه‌ای سنگین و همیشگی است و این که زینا می‌گوید فاجعه‌ای مرا از آنجا جدا کرد و فاجعه‌ای مرا به آنجا بازگرداند، نشان می‌دهد که زندگی او همیشه با ضربه و گسست همراه بوده؛ انگار هیچ‌جا پناه امنی برایش نیست و هر بار که تلاش می‌کند به چیزی یا کسی تکیه کند، دوباره با رویدادی تلخ به نقطه‌ی تنهایی خودش برمی‌گردد. در واقع این بحران تا حدی او را در خود فرو برده است که دیگر توانایی اجتناب از آن را ندارد و به جای دوری از آن، سعی در نزدیک شدن به آن را دارد.

۴-۳. بحران انسجام در برابر ناامیدی

این مرحله، با گذر عمر و تلاش برای یافتن معنا مشخص می‌شود. دستیابی به انسجام به معنای رضایت از زندگی، پذیرش مرگ و درک معنای آن است. در مقابل، ناامیدی ناشی از پشیمانی، فرصت‌های از دست رفته و عدم تحقق اهداف است که با حسرت و بی‌معنایی همراه است که در قسمت‌هایی از رمان دیده می‌شود که زینا دچار این بحران شده است:

«تَعَجُّبُ جَدَّتِي رَحْمَة وَهِيَ تُدْلِي بِآرَائِهَا فِي السِّيَاسَةِ، وَكَأَنَّهَا مِنْ خُبَرَاءِ الِاسْتِرَاتِيجِيَا أَوْ مِنْ مُعَلِّقِي السِّي. إن. إن. تَقُولُ «الْمَدُّ الشِّيُوعِيُّ»، تَقُولُ «لُعْبَةٌ أَمْرِيكِيَّةٌ»، «مُؤَامَرَةٌ صِهْيُونِيَّةٌ»، «فَرْهَدُ الْيَهُودِ»، «حَرَكَةُ رَشِيدِ عَالِي» تَقُولُ «انْقِلَابُ مُصَدِّقٍ»، «دَهَاءُ نُورِي بَاشَا» الَّذِي كَانَ يَعْتَقِدُ أَنَّ «دَارَ السَّيِّدِ مَأْمُونَةٌ»، «خُطَّةُ كِسِينْجَر»، «كَارِيزْمَا عَبْدُ النَّاصِرِ»... حَتَّى الْكَارِيزْمَا تَعْرِفُهَا رَحْمَة!..... زُوَيْنَةٌ حَبُوبَتِي.... هَلْ هُنَاكَ بَلَدٌ عَلَى هَذِهِ الْأَرْضِ، غَيْرُ بَلَدِنَا يَتَسَلَّى أَهْلُهُ بِذِكْرَيَاتِ الْقَهْرِ وَهَدِّ الْحِيلِ؟» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۵۳).

زینا جوان است و هنوز غرق در تجربیات زندگی نشده، اما دنیای او تحت تاثیر حرف‌های مادربزرگش است. مادربزرگ که انگار خودش درگیر گذشته‌ای پر از سختی و حسرت است، دائماً از ظلم و شکنجه، توطئه‌های پنهانی، خطر کمونیسم، و فعالیت‌های مأموران امنیتی حرف می‌زند. حتی از واژه فرهود یهودیان هم استفاده می‌کند. در نهایت، مادربزرگ با بغض می‌پرسد که آیا در هیچ کجای دنیا، مردمی پیدا می‌شوند که سرگرمی‌شان مرور خاطرات تلخ ظلم و ستم باشد؟ این سوال، ذهن زینا را به شدت درگیر می‌کند که چطور می‌توان تمام این دردها و رنج‌های جمعی را که مادربزرگ تعریف می‌کند، در یک داستان منسجم و قابل قبول خلاصه کرد، و این مسئله‌ای است که زینا با آن دست و پنجه نرم می‌کند. آیا او می‌تواند این بار سنگین خاطرات تلخ را بپذیرد و با آنها کنار بیاید؟ سکوت معنی‌دار و لبخندهای دوپهلویش نشان می‌دهد که بحرانی در درونش آغاز شده است. او نه می‌تواند با این خاطرات دردناک به آرامش برسد و آن‌ها را بپذیرد، و نه می‌تواند از آن‌ها فرار کند؛ گویی در لبه‌ی پذیرش و ناامیدی گیر افتاده است و به همین دلیل است که نتوانسته فضیلت خرد را که لازمه‌ی آن پذیرش زندگی و کنار گذاشتن نا امیدی است را کسب کند؛ این بحران در گوشه ی دیگری از رمان نمایان می‌شود:

«كُلُّ ٱلْعَوْدَاتِ مَرْحَبٌ بِهَا إِلَّا هذَا ٱلْإِيَابُ. إِنَّهُ يَكْوِي ٱلْحَشَا. ٱشْتَقْتُ إِلَى جَدَّتِي رَحْمَةَ... خَابَرْتُهَا وَسَمِعْتُ صَوْتَهَا فِي ٱلْهَاتِفِ... قَالَتْ لِي إِنَّ عِيدَ ٱلْمِيلَادِ مَرَّ عَلَيْهَا ثَقِيلًا وَهِيَ بِمُفْرَدِهَا، تَسْمَعُ دَوِيَّ ٱلْهَاوُنَاتِ وَرَشَقَاتِ ٱلرَّصَاصِ»(کجه جی، ۲۰۱۰: ۸۴).

زینا پس از پانزده سال دوری، به وطن بازگشته است. اما این بازگشت، با تمام بازگشت‌های دیگر فرق دارد؛ بازگشتی که به جای شادی، دل را به درد می‌آورد و حسرت بر دل می‌گذارد. او دیگر امیدی به دیدار مادربزرگش ندارد، چرا که می‌داند مادربزرگش در این روزها، در خانه‌ای تنها، در میان صدای هولناک گلوله‌ها و بمب‌ها روزگار را می‌گذراند. این وضعیت، تلخی و اندوه این بازگشت را دوچندان می‌کند و این واقعیت، او را دچار احساس پوچی عمیقی می‌کند؛ او نمی‌تواند زندگی‌اش را، با تمام این گسست‌ها و جدایی‌ها، به عنوان یک مجموعه‌ی کامل و پرمعنا بپذیرد. انگار ریشه‌هایش را گم کرده و دیگر نمی‌تواند با گذشته‌ی خود ارتباط برقرار کند واین احساس، او را به سمت ناامیدی عمیقی می‌کشاند و همین وضعیت سبب می‌شود تا او نتواند فضیلت اخلاقی خرد را به دست بیاورد و در این بحران ناامیدی باقی بماند؛ این بحران در بخشی دیگر از رمان آشکار می‌شود:

«تَعالَ يا سَيِّدُ مُهَيْمِنٌ... وَسَأَقُولُها لَكَ وَعَيْناىَ فى عَيْنَيْكَ: «لَسْتُ آسِفَةً». جِئْنا لِنَقُومَ بِعَمَلٍ عَظيمٍ وَهُمْ أَفْسَدُوا كُلَّ شَىْءٍ... سَأَبْقى مُتَرْجِمَةَ الِاحْتِلالِ... ساذِجَةً كُنْتُ عِنْدَما تَصَوَّرْتُ الدِّيمُقْراطِيَّةَ شَعْرَ بَناتٍ، سُكَّراً مُلَوَّناً مَلْفوفاً عَلى عِيدانٍ رَفيعَةٍ» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۱۸۰).

زینا احساس می‌کند همه‌ی آرزوها و هدف‌هایی که زمانی برایشان تلاش کرده بود، فرو ریخته‌اند. او می‌گوید: ما برای انجام کار بزرگی آمده بودیم، اما دیگران همه چیز را از بین بردند و به نظرش دموکراسی که قرار بود نجات‌بخش باشد، در واقع چیزی پوچ و فریبنده بوده؛ مثل پشمک‌های رنگارنگی که فقط ظاهر جذاب دارند اما درونشان خالی است. این تجربه باعث شده زینا با خودش درگیر شود و مدام فکر کند آیا کاری که کرده درست بوده است یا خیر. از یک طرف از نقشش در جنگ و همکاری با نیروهای

اشغالگر احساس گناه می‌کند و خودش را مترجم اشغالگران می‌نامد؛ از طرف دیگر می‌گوید پشیمان نیست و مجبور بوده تصمیم‌هایی بگیرد که شاید هیچ‌کس در شرایط عادی قبول نمی‌کرد. همین تضاد درونی او نشانه‌ی یک بحران عمیق ناامیدی است؛ بحرانی که باعث شده نتواند بین گذشته و حالش ارتباطی پیدا کند. او در یافتن معنای زندگی‌اش درمانده شده است و به ناامیدی بیشتری رسیده است و این بحران مانع از دستیابی او به خرد شده است؛ نویسنده در قسمتی دیگر دوباره این بحران را نشان می‌دهد:

«نَزَلْتُ في مَطارِ واشِنْطُن لِكَيْ أَزورَ مَقْبَرَةَ آرْلِنْغْتُن... كانَ الطَّقْسُ بارِداً حِينَ عَثَرْتُ عَلى قَبْرِ بايَرْن... سَيَذْهَبُ وَتَبْقَى اللَّعْنَةُ تُلَوِّثُ مِياهَ النَّهْرَيْنِ لِعُصورٍ قادِمَةٍ... شَجَني يُداويني وَيَتَرَفَّقُ بي. لَنْ أَنْتَحِرَ كَما فَعَلَ مالِكٌ الْحَزينُ، صَديقي اللُّوزْدُ الْبَصْراوِيُّ... لَمْ أَجْلِبْ مَعي هَدايا وَلا تَذْكاراتٍ. لا أَحْتاجُ لِما يُذَكِّرُني بِها. أَقُولُ مِثْلَ أَبي: شَلَّتْ يَميني إذا نَسيتُكِ يا بَغْدادُ» (کجه‌جی، ۲۰۱۰: ۱۹۵).

زینا با اینکه هنوز حدود سی سال سن دارد، از نظر روحی شبیه کسی شده که وارد مرحله پیری شده است؛ چون تجربه‌های سخت و خطرناک جنگ، ذهن او را به سمت مرگ و از دست دادن عزیزان برده‌اند. او مدام به این فکر می‌کند که آدم‌ها چطور از بین می‌روند و چه چیزهایی برای همیشه از دست می‌رود. رفتارش هم این را نشان می‌دهد زیرا به قبرستان آرلینگتون می‌رود، قبر بایرن را پیدا می‌کند و با خاطره‌ی آدم‌هایی که دیگر زنده نیستند، زندگی می‌کند. او حتی از آلودگی رودخانه‌ها و نفرینی حرف می‌زند که ممکن است نسل‌های بعدی را هم درگیر کند. با این حال، مشکل اصلی او این است که نمی‌تواند با گذشته‌اش به آرامش برسد و آن را به شکل سالم بپذیرد. او به‌جای اینکه زندگی‌اش را با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش قبول کند، بیشتر در غم و اندوه خودش گیر کرده است؛ طوری که این غم برایش مثل یک همراه همیشگی شده، نه یک پذیرش عاقلانه و آرام. در این میان، زینا خودکشی نمی‌کند، اما زندگی‌اش هم انگار دیگر جلو نمی‌رود. او هیچ یادگاری با خود نمی‌برد و می‌گوید برای یادآوری نیازی به چیزی ندارد، یعنی گذشته برای او فقط یک خاطره معمولی نیست بلکه زخمی زنده است که همیشه همراهش مانده است. او می‌گوید دستم فلج شود اگر فراموشت کنم بغداد و این نشان می‌دهد که او هنوز به شهر و گذشته‌اش وفادار است، اما این وفاداری از جنس امید و آرامش نیست؛ بیشتر نشانه‌ای از گیر افتادن در درد و فقدان است. از نگاه اریکسون، این حالت به مرحله‌ی ناامیدی نزدیک است؛ یعنی وقتی آدم احساس می‌کند فرصت زیادی برای شروع دوباره ندارد، نمی‌تواند معنای روشنی برای رنج‌هایش پیدا کند و فکر می‌کند بخشی از زندگی‌اش را برای همیشه از دست داده است؛ به همین دلیل فضیلت خِرد برای او حاصل نمی‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

بر اساس نظریه اریکسون، زینا نماد بارز ناکامی در سه بحرانِ پیوسته هویت، صمیمیت و یکپارچگی به شمار می‌رود. گسست نخستین او ریشه در بحران هویت دارد: مهاجرت اجباری زینا در آستانه نوجوانی، دقیقاً همان دوره حساسی که او می‌بایست بحران هویت را پشت سر گذاشته و به هویتی یکپارچه دست می‌یافت، مهم‌ترین عامل تداوم سردرگمی هویتی او تا سال‌های جوانی محسوب می‌شود. زینا در میان دو فرهنگ، دو نقش متضاد دختر عراقی و سرباز آمریکایی و وفاداری‌های ناسازگار سرگردان مانده و به یکپارچگی هویتی دست نیافته است. این سرگشتگی چنان بر او چیره شده که از کسب فضیلتِ تعهد و وفاداری به هویتی واحد بازمانده، از هویت حقیقی و تعلق خویش بی‌خبر است و فکر خائن بودن او را رها نمی‌کند. زندگی‌اش به دو نیمه پیش و پس از بغداد تقسیم شده و عدم توانایی او در دستیابی به هویت واحد در دوران نوجوانی، زمینهٔ تداوم بحران‌های پیوسته در مراحل بعدی زندگی (صمیمیت و یکپارچگی) را فراهم می‌آورد. از این رو، می‌توان گفت که شکست زینا در نظام رشدی اریکسون، نه صرفاً ناشی از ضعف‌های فردی، بلکه حاصل تلاقی شرایط ساختاریِ مهاجرتِ تحمیلی با حساسیت مرحلهٔ رشد هویت است. این شکاف هویتی، بنیانی سست برای تمام مراحل بعدی زندگی‌اش پدید آورده است و زینا را مستقیماً به بحران صمیمیت می‌کشاند. او

نه تنها به فضیلتِ عشق و دلدادگی نائل نیامده، بلکه آگاهانه در انزوایی عاطفی و ژرف فرو رفته که ریشه در ترس از صمیمیت، خودکم‌بینی و طردهای خانوادگی دارد. در واقع، فقدان هویتی یکپارچه، امکان برقراری روابط صمیمانه و متعهدانه را از او سلب کرده؛ چراکه او خود نمی‌داند کیست تا بتواند خودِ حقیقی اش را به دیگری بسپارد. زندگی‌اش نه پیوندی با گذشته دارد و نه آینده‌ای روشن، و بحران او را در پوسته خودش محبوس ساخته است. بنابراین، زینا در بحران یکپارچگی در برابر ناامیدی نیز گرفتار می‌آید. از آنجا که زینا به دوره کهنسالی (پیری) نرسیده است، اما نشانه‌های بارز این بحران در رمان نمایان است، بدین گونه می‌توان نتیجه گرفت که او دچار نوعی بحرانِ زودهنگامِ پایانی شده است. بدین‌ترتیب، سرگذشت زینا نمونهٔ بالینیِ نادری است از فردی که بدون گذر از مراحل سالمِ رشد، به بحرانِ نهاییِ عمر مبتلا شده است؛ بحرانی که در آن، به جای خرد، ناامیدی جانشین یکپارچگی روانی می‌شود. به طور کلی او در تمامی ابعاد زندگی‌اش، از خاطرات تلخ مادربزرگ گرفته تا بازگشت اندوهبار به وطن، فروپاشی آرمان‌های دموکراتیک، و فقدان‌های ناشی از جنگ، چنان در رنج‌ها و تضادها غوطه‌ور شده که نه می‌تواند گذشته را بپذیرد و نه از آن بگریزد. نه با گناه همکاری با اشغالگران کنار می‌آید و نه پشیمانیِ راستینی را تجربه می‌کند. این سنگینیِ فقدان‌ها و ناتوانی در معنا بخشیدن به رنج‌ها، او را به سوی ناامیدی سوق داده و فضیلتِ خرد که همان توانایی پذیرش زندگی با تمام نیکی‌ها و بدی‌هایش است، برای او حاصل نشده است. به همین سبب، زینا در گردونه‌ای بسته از بحران‌های پیوسته گرفتار آمده است؛ سرگشتگیِ هویتی او را به انزوای عاطفی کشانده و انزوا به ناامیدی انجامیده است. او از هیچ‌یک از مراحل رشدی اریکسون به سلامت عبور نکرده و در نتیجه، به هویت یکپارچه، عشق، و خرد دست نیافته است. با توجه به تحلیل و تفسیرهای انجام شده در بخش تحلیل، به نظر می‌رسد انتخاب انعام کجه‌جی برای آغاز رمان از دوره جوانیِ زینا، بی‌آنکه پیش‌زمینه مراحل ابتدایی رشد نظیر اعتماد در برابر بی‌اعتمادی، خودگردانی در برابر شرم، یا ابتکار در برابر گناه ترسیم شود، متأثر از دو عامل عمده باشد: نخست آنکه ملاحظات سیاسی_اجتماعی حاکم بر فضای داستان، نویسنده را ناگزیر از ورود مستقیم به بحران‌های هویت، صمیمیت و یکپارچگی ساخته است؛ این سه بحران بیش از سایر مراحل، با تنش‌های عصر حاضر و تجربهٔ انسانیِ مهاجرت، جنگ و دوگانگی فرهنگی پیوند دارند. دوم آنکه می‌توان گفت انعام کجه‌جی خود نیز به نوعی درگیر همین سه بحران بوده و به همین دلیل، تمرکز روایت را بر آن‌ها متمرکز ساخته و از پرداختن به پنج مرحلهٔ نخست رشدِ اریکسون از تولد تا نوجوانی چشم‌پوشی کرده است. بدین ترتیب، کجه‌جی با حذف مراحل آغازین، فضای داستانی را مستقیماً به بستر اصلی بحران‌های مدنظر خود منتقل می‌سازد تا تضادهای هویتی و پیامدهای روانی آن را در قالبی فشرده و تأثیرگذار روایت کند.

منابع

جاویدشاد، مهدی؛ جعفری، مرتضی؛ مقصود، نوید (۱۴۰۱)، «بحران‌های رشد شخصیت در نمایشنامه اتاق نوشته هارولد پینتر»، ***نقد زبان و ادبیات خارجی***، شماره۲، صص ۱۴۷_۱۳۲.

حسینی، وجیهه، اعظم صنعت جو، عاطفه شریف، سید امیر آمین یزدی (۱۳۹۸)، «واکاوی انواع هویت در داستان‌های نوجوانان براساس نظریه روانی_ اجتماعی»، ***تحقیقات کتاب داری و اطلاع رسانی دانشگاهی***، شماره ۲، صص ۳۱_۱۳.

حیدری بیگوند، داریوش (۱۴۰۳)، «مسئله بحران هویت جوانان»، ***انجمن جامعه شناسی ایران***، شماره ۴، صص ۱۱۱_۱۰۲.

شاملو، سعید (۱۳۷۴)، ***مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت***، تهران: رشد.

شاه کرمی، سهیلا؛ احمدی، جمال؛ شهدایی، سیدکیان؛ محمدی، مجید (۱۴۰۳)، «روانشناسی شخصیت داستان‌های جمشید خانیان بر اساس نظریه اریکسون»، ***سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق)***، شماره۷، صص ۸۷_۸۵.

شولتز، دوان پی، شولتز، سیدنی الن، (۱۳۸۹)، ***نظریه‌های شخصیت***، مترجم: یحیی سید محمدی، تهران، نشر ویرایش.

شهریار، نیازی، فاطمه اعرجی، (۱۳۹۸)، «بازنمایی فضای سوم در رمان "الحفیدة الأمیرکیة " نوشته إنعام کجه‌جی»، ***دو فصلنامه علمی***، شماره ۲، صص۸۵_۷۴.

عبدلی، سارا؛ عالیه یوسف فام، خمسه، شروین (۱۴۰۳)، «چگونگی شکل‌گیری هویت کودک و نوجوان در داستان‌های کودکانه «محمد حسین محمدی» بر اساس دیدگاه اریکسون و گیدنز»، ***مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز***، شماره ۱، صص ۱۶۵_۱۳۷.

عبدی‌پور، نصیبه؛ جمشیدی‌مهر، پرویز (۱۴۰۰)، «تاثیر آموزش آنلاین بر الگوهای هویتی_ تربیتی»، ***پویش در آموزش علوم انسانی دانشگاه فرهنگیان***، شماره ۲۴، صص ۹۶_۷۶.

عمرانی‌پور، علی؛ محمدمرادی، اصغر (۱۳۹۰)، «تحلیلی بر ویژگی‌های محیط در نظریه شخصیت اریکسون»، ***آرمان شهر***، شماره۷، صص ۵۰_۴۱.

کجه‌جی، إنعام (۲۰۱۰)، ***الحفیدة الأمیرکیة***، ط ۱، بیروت: الجرید.

ماهوزی، زهرا؛ بلاوی، رسول؛ زارع، ناصر (۱۳۹۹)، «واکاوی بحران هویت زنان زیر تیغ داعش در رمان الکافره بر پایه نظریه اریکسون»، ***جامعه‌شناسی هنر و ادبیات***، دوره۱۲، شماره۲، صص ۱۱۵_۹۵.

محرمی، رامین؛ حاجلو، نادر؛ شجاعی ماسوله، مهری (۱۳۹۰)، «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های داستانی هوشنگ مرادی براساس نظریه اریکسون»، ***ادب پژوهشی***، شماره ۱۵، صص ۱۴۰_۱۲۱.

یوتیان، جان، لوز یانج، (۲۰۲۴)، «أمریکیة بالوجه العراقي أم عراقیة بالوجه الأمریکي: دراسة في أزمة الهویة لروایة" الحفیدة الأمریکیة"»، ***EgyptianJournal of Linguistics and Translation***، العدد ۱،صص ۲۱۷_۱۹۴.

English sources

Deema, Ammari and colleagues, (2019) Diaspora Reversed: A Post-Modern 'Third Space' in 'The American Granddaughter', **International Journal of Arabic-English Studies**, Volume 19, Issue1, Pp 209_226.

Erikson, Erik H. **Childhood and Society**. London: Paladin Books, 1977.

Marif Ahmed, Shawnm, (2022) Identity Crisis in Inaam Kachachi's The American Granddaughter, **The Scientific Journal of Cihan University - Sulaimaniya**, Volume 6, Issue 1, Pp 20_34.

McAdams, Dan P. (2001) "**Generativity in Midlife**." In Handbook of Midlife Development, Margie E. Lachman Ed. New York: John Wiley & Sons.

Shahkarami, S., Ahmadi, J., Shohdai, S. K., & Mohammadi, M. (2025). Psychological criticism of character in Hamidreza Shahabadi's story of children and teenagers based on Erikson's theory. **Journal of New Approach to Children's Education** (JNACE), 7(1), 22-36.

References

Javidshad, Mehdi; Jafari, Morteza; Maghsoud, Navid (1401/2022), "Personality Development Crises in Harold Pinter's Play the Room," **Critique of Language and Foreign Literature**, No. 2, Pp. 147–132.

Hosseini, Vajiheh; Azam Sanatjoo; Atefeh Sharif; Seyed Amir Amin Yazdi (1398/2019), "Analysis of Types of Identity in Adolescent Stories Based on Psychosocial Theory," **University Library and Information Science Research**, No. 2, Pp. 31–13.

Heidari Bigvand, Dariush (1403/2024), "The Problem of Youth Identity Crisis," **Iranian Sociological Association**, No. 4, Pp. 111–102.

Shamloo, Saeed (1374/1995), **Schools and Theories in Personality Psychology**, Tehran: Roshd.

Shahkarami, Soheila; Ahmadi, Jamal; Shahdaei, Seyed Kian; Mohammadi, Majid (1403/2024), "Personality Psychology of Jamshid Khanian's Stories Based on Erikson's Theory," **Stylistics of Persian Poetry and Prose** (formerly Bahar-e Adab), No. 7, Pp. 87–85.

Schultz, Duane P.; Schultz, Sydney Ellen (1389/2010), **Theories of Personality**, translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Nashr-e.

Shahriar, Niazi; Fatemeh Araj (1398/2019), "Representation of 'Third Space' in the Novel Al-Hafida al-Amrikiyya by Inaam Kachachi," **Biannual Scientific Journal**, No. 2, Pp. 85–74.

Abdoli, Sara; Alieh Youseffam; Khamseh, Shervin (1403/2024), "How the Identity of Children and Adolescents Is Formed in Children's Stories by 'Mohammad Hossein Mohammadi' Based on Erikson and Giddens' Perspectives," **Children's Literature Studies**, Shiraz University, No. 1, Pp. 165–137.

Abdipour, Nasibeh; Jamshidimehr, Parviz (1400/2021), "The Impact of Online Education on Identity-Educational Patterns," **Dynamism in Humanities Education, Farhangian University**, No. 24, pp. 96–76.

Omranipour, Ali; Mohammad Moradi, Asghar (1390/2011), "An Analysis of Environmental Characteristics in Erikson's Personality Theory," **Utopia**, No. 7, Pp. 50–41.

Kachachi, Inaam (2010), **Al-Hafida al-Amrikiyya**, 1st ed., Beirut: Al-Jarida.

Mahouzi, Zahra; Belavi, Rasoul; Zare, Nasser (1399/2020), "Analysis of the Identity Crisis of Women under ISIS in the Novel Al-Kafira Based on Erikson's Theory," **Sociology of Art and Literature**, Vol. 12, No. 2, Pp. 115–95.

Moharrami, Ramin; Hajlou, Nader; Shojaei Masouleh, Mehri (1390/2011), "Psychological Analysis of Fictional Characters by Hooshang Moradi Based on Erikson's Theory," **Literary Research**, No. 15, Pp. 140–121.

Yutian, John; Loz Yang (2024), "American with an Iraqi Face or Iraqi with an American Face: A Study of the Identity Crisis in the Novel Al-Hafida al-Amrikiyya," **Egyptian Journal of Linguistics and Translation**, No. 1, Pp. 217–194.

Comparative Critical Studies in Arabic Literature

Azarbaijan Shahid Madani University

Analysis of the novel The American Grandson by Enam Kejeji based on Erikson's psychoanalysis (Case study: main character)

Seyyed Shaho Ebrahimzadeh[1], Hosein Abovisani[2*], Shaghayegh Hozzari[3]

1. Master's student, Department of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. E-mail: sh.ebrahimzadeh@khu.ac.ir

2. Corresponding author, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. E-mail: hosein.abavisani@khu.ac.ir

3. Master's degree, Department of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. E-mail: shaghayegh.hozzari@khu.ac.ir

DOI: 10.22049/manta.2026.31976.1027

Article Info

Article type: Research Article

Article history:

Received: 11 September 2026

Received in revised form: 20 September 2026

Accepted: 20 October 2026

Published online: 22 October 2026

Keywords:
Erik Erikson, psychosocial development, identity crisis, Inʿām Kachājī, The American Granddaughter.

ABSTRACT

The American Granddaughter (Al-Hafida al-Amrikiyya) by Inaam Kachachi narrates the story of Zeina, an Iraqi-American woman who, upon returning to occupied Iraq, confronts a crisis of identity and belonging. The central question is how migration, war, and cultural duality have influenced the formation of her personality and left her bewildered across the stages of psychosocial development. Analyzing Zeina's character through Erik Erikson's theory contributes to a deeper understanding of the hidden layers of characterization and the implicit messages of the work, and clarifies the link between fiction and developmental psychology. This study employs a descriptive-analytical method based on Erikson's eight psychosocial stages and the crises associated with each stage. The findings indicate that Zeina has not successfully passed through any of Erikson's developmental stages. Forced migration at the threshold of adolescence occurred precisely at the most critical stage of identity formation, leaving her wandering between two cultures and two contradictory roles. This identity confusion led to a crisis of intimacy versus emotional isolation, and then brought Zeina prematurely to the crisis of integrity versus despair. She fails to attain the virtues of commitment, love, and wisdom, and becomes trapped in a closed cycle of interconnected crises. It was also found that by omitting the first five stages of development, the author deliberately focused the narrative on the crises of identity, intimacy, and integrity in order to purposefully emphasize the consequences of the identity and social crises of contemporary Arab society.

Cite this article: Ebrahimzadeh, S. Sh Abovisani, H., Hozzari, Sh. (2026). Analysis of the novel The American Grandson by Enam Kejeji based on Erikson's psychoanalysis (Case study: main character). *Comparative Critical Studies in Arabic Literature*, 2 (2), 166-182.